

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۱۱)

### قیام دلیرانه مردم طبرستان علیه تازیان

طبرستان سرزمینی است که مردم غیور و وطن پرست آنجا با مدافعات ملی خود تا دوست سال پس از تسلط تازیان بر ایران ، نگذاشتند بیگانگان بر ایالت زرخیز آنان دست یابند و اگر گاه اتفاق میافتاد که سرداران عرب با توسل به نیرنگ و قدرت نظامی فوق العاده وارد این سرزمین میشدند مردم آن سامان با پرداخت میلی پول بعنوان جزیه موقتاً شر آنان را از سر خود کم میکردند ولی بعداً در فرصت مناسب سر بطنیان برداشته و عمال و حکام بیگانه را از سرزمین پدران خود بیرون می‌راندند .

این سرزمین بین کوه‌های سربلک کشیده و صعب العبور واقع است بهمین علت نمایندگان خلفا هیچگاه نتوانستند تسلط کامل در آنجا داشته باشند .

بطوریکه در تمام مدت تسلط خود بر ایران همواره با مردم این سامان در نبرد و زدو خورد بودند .

بنابراین طبرستان یکی از کانونهای پر شور انقلاب وطنی و جنبش های ملی ایران علیه تازیان بشمار میرود و صحنه‌های درخشانی از پیکار پی گیر مردم آن خطه در تاریخ به ثبت رسیده است که آگاهی بر آنها موجب عبرت و مباهات است . بی تردید بیان جزئیات هر يك از این مدافعات که شوق و شور وطنی بطور آشکارا در آن به چشم میخورد سرمشق بسیار ارزنده و قابل تقدیسی برای آیندگان این مرز و بوم خواهد بود .

قبل از تسلط عربها بر ایران یعنی در دوره ساسانیان و حتی اشکانیان رسم بر این بود که پیوسته یکی از سپهبدان کاردان ایران از طرف پادشاه بفرمانروائی طبرستان منصوب میگرددید .

این فرمانروا بهیچ عنوانی از مقام خود معزول نمیشد و تا آخر عمر در آن منصب برقرار بود .

پس از مرگ وی نیز اگر فرزند لایقی داشت فرزند او زمام امور را در دست میگرفت و مانند پدر بفرمانروائی طبرستان میپرداخت ، در غیر اینصورت سپهبد دیگری بجای فرمانروای متوفی منصوب میگرددید و این قاعده تا زمان غلبه تازیان بر ایران بهمین ترتیب جاری و برقرار بود .

پس از حمله عربها بایران چون جهانگشائی آنها توسعه یافت نوبت فتح طبرستان رسید سپهبد طبرستان درازاء پرداخت پول کمی پیشنهاد صلح کرد عربها نیز چون برای تصرف سرزمین عجیب و پربییج و خم و صعب العبور طبرستان سخت بزحمت افتاده و عاقبت ناامید شده بودند این پیشنهاد را پذیرفتند .

طبق نوشته ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان حسن بن علی (ع) و مالک اشتر نخعی از جمله کسانی بودند که بطبرستان آمدند و واسطه عقد این قرارداد شدند ، با این ترتیب تأمدتی مردم طبرستان با پرداخت مبلغی پول بعنوان جزیه یا غرامت یا مالیات مقطوع از شر بیگانگان تازی درامان بودند .

تا اینکه عثمان دومین خلیفه مسلمانان در سال ۲۹ هجری سعید بن العاصی را بولایت کوفه و عبدالله بن عامر بن کریر بن حبیب بن عبد شمس را بولایت بصره برگماشت .

در این هنگام مرزبان طوس نامه‌ای به سعید بن العاصی و نامه‌ای نیز بعبدالله بن عامر نوشت و آنان را بخراسان خواند و بهر يك وعده تولیت طبرستان داد ، مشروط

براینکه بجنک و کارزار اقدام بر صاحب طبرستان غلبه کنند .

ابن عامر پیشی جست و بخراسان رفت ، اما سعید بن العاصی آهنگ طبرستان کرد و بنا بقول مورخان امام حسن و امام حسین (ع) نیز در این سفر با سعید بن العاصی بودند .

برخی نوشته‌اند سعید بن العاصی بی آنکه از کسی نامه‌ای باو برسد از کوفه رهسپار طبرستان شد چون بطبرستان رسید با صاحب طبرستان کارزار کرد و همیشه و نامیه را بگشود ( نامیه قریه‌ای است ) فرمانروای جرجان از در صلح داخل شد و برعهده خود گرفت که دوست هزار درهم پردازد و ایفاء تعهد کرد ، از جمله شهرهائی را که سعید بن العاصی گشود ، رویان و دماوند بود و اهالی جبال نیز مبلغی به سعید بخشیدند .

ولی بیشتر مورخان این قول را صحیح نمی‌دانند و نظر آنان بر این است که در عهد خلفای راشدین هیچیک از سرداران عرب بر طبرستان دست نیافتند ، بطوری که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و همچنین در تاریخ طبرستان و مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی آمده است در زمان خلافت معاویه شخصی بنام مصقلة بن هبیره الشیبانی برای اولین بار عازم تسخیر طبرستان شد .

وی با چهار هزار یا بیست هزار تن از افراد خود مدت دو سال با فرخان بزرگ فرمانروای مقتدر طبرستان در زد و خورد بود . عاقبت با زور و غلبه زیاد به طبرستان وارد شد گروهی را اسیر کرد و بسیاری از مردم آن سامان را بقتل رسانید ولی در حین عبور از تنگه‌ها و گردنه‌های آن نواحی مورد حمله سخت مردم دلیر و شکست ناپذیر طبرستان قرار گرفت و از قلل و جبال اطراف او و همراهانش راسنگ باران کردند ، بطوریکه بیشتر سپاهیان مصقلة هلاک شدند و خود او نیز کشته شد . از آن روز بعد تازیان هر موقع آهنگ کارزار بلاد طبرستان میکردند از ورود به

داخل شهرهای طبرستان خودداری نموده وسخت پرهیز میکردند .

تا در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی یزید بن مهلب والی خراسان شد ورحل اقامت بطبرستان افکند .

سپهبد طبرستان از دیلم کمک خواست و دیلمیان برای او مدد فرستادند .

یزید روزی چند با سپهبد جنگید و پس از جنگ و گریز حیلہ گرانند و انجام عملیات برخلاف انسانی در جرجان که جریان آن در صفحات گذشته اینس تألیف بیان شد .

ناگزیر سپهبد خواهان صلح شد و برعهده گرفت که در هر سال چهار میلیون و هفتصد هزار درهم مثقالی بعنوان غرامت پردازد و چهارصد بار زعفران هدیه فرستد و همه ساله چهار صد تن مرد که هر یک سپری برسز نهاده و قنطاری از سیم و بالشی از حریر همراه داشته باشد روانه دارد .

در این وقت یزید رویان و دماوند را نیز فتح کرد . پس از آن مردم طبرستان مواد قرار داد صلح را گاهی اجرا میکردند و گاهی از انجام آن سر میپیچیدند ، تا دوره خلافت بمروان بن محمد رسید اهالی طبرستان بطور کلی عهد را شکستند و از آنچه تعهد کرده بودند همه ساله بدر بار خلافت بفرستند سر باز زدند .

در این ضمن خلافت از امویان به عباسیان منتقل شد و سفاح خلیفه عباسی بر- مسند خلافت نشست .

وی عاملی بطبرستان روانه داشت ، اهالی با او نیز از درآشتی در آمدند و با دادن مالی چند وی را از خود راضی کردند ، سپس با او هم بفریب ومکر رفتار کردند و بسیاری از عربها را کشتند .

در زمان خلافت منصور دوانقی همانطور که در صفحات گذشته این تألیف بیان گردید سنباد پیشکار پراستعداد و انقلابی ابو مسلم بعد از شکست در جنگ بالشکریان

عرب تمام اموال و خزائن او را برداشت و از ری رو بطبرستان نهاد و عاقبت در بین قومس و طبرستان بدست طوس پسر عموی سپهبد خورشید بقتل رسید و اموال و خزائن مذکور را طوس بطبرستان نزد سپهبد خورشید برد .

چون این خبر بخلیفه منصور رسید قاصدی نزد سپهبد طبرستان فرستاد و او را مأهول کرد که اموال و خزائن ابو مسلم را از اسپهبد خورشید باز ستاند ، سپهبد سر سنباد را توسط شخصی بنام پیروز نزد خلیفه فرستاد خلیفه پس از خشنودی از وصول سر سنباد ضمن ارسال تاج شاهنشاهی و تشریف برای سپهبد درخواست ارسال خزائن ابو مسلم و خراج طبرستان را از او نمود .

سپهبد در این مورد اندیشه کرد ، سر انجام دستور حمل خراج طبرستان را برقرار عهد گذشته بشرح زیر بیغداد صادر نمود .

(مبلغ سیصد هزار درهم که بعدد هر درهم چهار دانگ سیم سپید بودی . جامه سبز ابریشمین از بساط و بالش سیصدتا ، کتان رنگین نیکو سیصد لت . کوردینهای زرین و رویانی و نفوج سیصد ، زعفران که در همه دنیا مثل آن نبود ده خروار . افار دانگ سرخ ده خروار . ماهی شور ده خروار چهل استر را این بار در کردندی و در سرهر استر غلامی ترك و یا کنیز کی بنشانندی) (۱) .

خلیفه منصور چون خراج ارسالی طبرستان را دید ، بطمع تصرف قطعی آن دیار افتاد و در موقع مراجعت قاصد سپهبد باو گفت که از قول وی به سپهبد بگوید که برای دفع عبدالجبار بن عبدالرحمن که در آن سال در خراسان سر بطنیان برداشته بود ، فرزندش مهدی را که حاکم ایالتهای ری و قومس و خراسان بود مدد کند ، سپس نامه ای بفرزندش که در ری مقیم بود نوشت باین مضمون که وی نامه ای نزد اسپهبد طبرستان فرستد و گوید چون امسال در عراق قحطی است لشکریان ما که قصد

خراسان دارند ناگزیر از مازندران عبور خواهند کرد .

اسپهبد غافل از خدعه و نیرنگ خلیفه جبار عباسی برای احتیاط و از اینکه مردم مازندران در زحمت نباشند با اهالی کنار دریا دستور داد که به کوهستان کوچ کنند تا از عبور لشگریان عرب آسیبی نبینند .

مهدی یکی از سرداران عرب را بنام ابوالخصیب با لشکری بیشمار به طبرستان و عمر بن العلاء را که وقتی در گرگان مرتکب قتل شده و از آنجا بمازندران پناه برده و مدتها در نزد اسپهبد خورشید زندگی نموده بود و راهها را بخوبی میدانست بطرف آمل فرستاد .

بی‌تردید این مرد از جاسوسان دولت غدار بنی‌عباس بوده است زیرا آنان حتم داشتند که با توجه به پناهگاههای متعدد و پنهانی طبرستان و شوق و شور وطن‌خواهی مردم این ساهاان با زد و خورد و لشگرکشی موفق به تسخیر استان زرخیز مازندران نخواهند شد و تا آن تاریخ نیز در این امر توفیق نیافته بودند .

در اینجا نکر خدعه و نیرنگ دیگری از مکر و افسون بیشمار عباسیان را که یاقوت در معجم البلدان نوشته (۱) بی‌مناسبت نمیداند .

(در این اثنا نوبت خلافت منصور در رسید ، وی خازم بن خزیمه التمیمی و روح بن حاتم‌المهلبی را به‌مراهی مرزوق ابوالخصیب بطبرستان روانه ساخت . چون وارد طبرستان شدند تا چندی با اهالی در مدافعه و زد و خورد بودند لکن از مدافعات خود نتیجه نبردند و کار برایشان تنگ گردید .

عاقبت هر سه تن با یکدیگر اتفاق کردند که با اهالی طبرستان از در مکر و فریب داخل شوند .

از این رو خازم و روح با ابوالخصیب نزاعی دروغین کردند و او را بسیار زدند

و موی سروریش او را بتراشیدند تا او نیز بر اسپهبد حيله ورزد .

ابوالخصیب باحالی پریشان نزد اسپهبد رفت و از عمال خلیفه شکایت برد ، چون اسپهبد او را نالان و بد حال یافت وی را تفقد نمود و رقت برد و رفته رفته او را از خواص دربار خود کرد ، از این رو ابوالخصیب نیز بهر حيله که توانست ملک طبرستان را از حیطه اقتدار اسپهبد بیرون آورد و آنجا را مالک شد .

عمر بن العلاء بآمل رفت . مرزبان آمل که از طرف اسپهبد مأمور پذیرائی لشکریان عرب بود چون دید آن قصد تصرف دارند ، با سپاه اندکی که داشت دلیرانه جنگ کرد تا کشته شد و شهر آمل بتصرف عمر بن العلاء درآمد .

اسپهبد چون وضع را چنین دید بهتر آن دانست که برای تهیه قشون بگیلان برود ، بنابراین خانواده سلطنتی و کلیه اموال و خزائن خود را به دژ مستحکم عایشه گرگیلی که بین راه لاریجان بالای دربند کولا واقع بود انتقال داد و خود باتفاق باقیمانده مردان جنگی و چند خروار زر از راه لاریجان و رویان به دیلمان رفت و بجمع آوری قشون پرداخت .

لشکریان عرب چون از عزیمت او مطلع شدند در تعقیب او تاختند ولی بساو دست نیافتند و دژ عایشه گرگیلی را محاصره کردند بطوریکو مورخان نوشته اند دژ مذکور مدت دو سال و هفت ماه در محاصره تازیان بود ، و در این مدت کوچکترین توفیقی در مورد تسخیر آن نیافتند .

تا اینکه بدبختانه مرض وبا در دژ افتاد و چهارصد نفر از ساکنان دژ مردند و بقیه چون خود را با مرگ مواجه میدیدند تسلیم شدند .

تازیان افراد خاندان سلطنتی اسپهبد را که در بین آنها دو دختر زیبای وی بنام آنر میدخت و ورمجه بودند و همچنین غنائم قیمتی دژ را که فقط حمل آنها از بالای دژ به پائین مدت ۷ شبانه روز بطول انجامید بعنوان تحفه برای خلیفه به بغداد فرستادند .

در این موقع اسپهبد خورشید با پنجاه هزار تن مرد جنگی که در دیلمان گرد آورده بود عازم طبرستان شد.

ولی در بین راه خبر تسخیر دژ و اسارت خانواده خود را شنید و از شدت تأثر با زهری که در نگین انگشتر داشت خود را کشت (۱۴۴ هجری).

بعد از این ماجری طبرستان در تحت سلطه حکومت بیگانگان و نواب خلفا درآمد ولی این دوره ظلمانی بیش از ۲۵ سال دوام نیافت در این مدت نمایندگان خلفای عباسی با مردم غیور و وطن پرست نواحی شمال ایران با نهایت بیرحمی و قساوت رفتار کردند، بطوریکه مردم از ظلم و تعدی آنان بستوه آمدند. ناچار سران قوم مازندرانی بدور بازماندگان خاندان سلطنتی قدیم که در کوهستانها حکومت می کردند جمع شدند و زمینه انقلاب ملی علیه بیگانگان فراهم شد.

در این موقع ونداد هرمز از اولاد سوخرا در اطراف ساری و اسپهبد شروین در سواد کوه و استاندار با دوسپان دوم در کالار رویان حکومت می کردند و قسمت دشت و ساحل در اختیار عربها بود.

ابتدا سران مردم شاکمی نزد ونداد هرمز رفتند و او را برای پیشوائی انقلاب برگزیدند او گفت اول با اسپهبد شروین مشورت باید کرد و از مصمغان و لاش بیعت طلبید اگر آنان موافقت کنند انقلاب ممکن است و این را من پیش گیرم.

پس نزد اسپهبد شروین که در شهر یار کوه پریم بود و همچنین نزد مصمغان و لاش که در میان درود مقیم بود فرستادند و پیشنهاد خود را مبنی بر خروج و قیام علیه ویدادگران ابراز داشتند.

اسپهبد شروین و مصمغان هر دو با اتفاق با این کار موافقت کردند، پس از بحث و تبادل نظر همگانی تصمیم گرفته شد در يك روز و يك ساعت معین انقلاب ملی مردم آزاد منش طبرستان آغاز گردد.



ترتیب انقلاب نیز اینطور تعیین گردید که در روز موعود همه مردم طبرستان از کوچک و بزرگ، مرد و زن، با هروسيله و حربهای که تهیه آن ممکن باشد هر هریک از عمال خلیفه یا افراد عرب را در شهرها و دهکدهها، بازارها، گرمابهها، بینند با آنان حمله برده و بکشند.

در شب موعود برسم نیاکان پرافتخارا ایرانیان آتشکدهها روشن شد و طبق قرار قبلی برسر کوهها آتش جهت علامت قیام و انقلاب برافروختند و مردم طبرستان که آماده کار زار بودند با قشون منظم اسپیدان تحت فرماندهی و نداد هرمز و معاونت اسپید شروین بر قشون تازیان تاختند، باین معنی که در هر شهر و دهه و قصبه بر سر یگانگان عرب هجوم آوردند و در نتیجه پنجاه پادگان نظامی عربها را که در نقاط مختلف مازندران برای احتیاط و مقابله با بازماندگان اسپید طبرستان ساخته بودند در يك روز اشغال کردند و قریب بیست هزار نفر از لشکریان عرب را کشتند.

معروف است که زنان مازندرانی شوهران خود را که عرب بودند از ریش میگرفتند و تحویل لشکریان طبرستان می دادند که بقتل برسانند، در این واقعه بیشتر سرداران عرب کشته شدند جز عمرین العلاء که مورد غضب خلیفه بود و مردم طبرستان پناه آورد.

در این انقلاب لشکریان عرب همگی کشته شدند، بطوریکه اجساد آنها در بین راهها مانع رفت و آمد گردید!

بدین ترتیب بار دیگر مردم طبرستان با يك قیام و انقلاب ملی، تازیان را از مرز و بوم خود بیرون راندند (۱۶۹ هجری) و آنان را وادار کردند که بیش از پیش در برابر از خود گذشتگی و شهادت ایرانیان اصیل در راه حفظ استقلال میهن سر تعظیم فرود آورند.